

SPEECH BY SYED MUHAMMAD MANSURI

Syed Mansuri is attached to the Pakistan Consulate at Meshed. He delivered this speech on the occasion of Iqbal Day.

(2)

روز بر گذاری مراسم در گذشت علامه محمد اقبال لاهوری شاعر شهیر پارسی گوی پاکستان روزی است اختصاص دارد که بروح بزرگ ان شاعر و فیلسوف فقید و مطالعه دقیق در افکار عالی ان حکیم ارجمند و پیامهای آمیخته با پند و نصایح آن مرد بزرگ پی برد.

در این روز سر مقاله روز نامه های شبه قاره و سخنرانیهای دانشجویان و دانشگاههای پاکستان و همچنین عنوان نوشتن فضلا و شعر گفتن شعرائ اختصاص دارد بمعرفی شخصیت و نابغه بزرگی که در عصر ما یگانه فیلسوف و ادیب و فضل و علامه بشمار میرفته و میزیسته است.

اگر مطالعه دقیق در تاریخ و شخصیت علامه اقبال بنائیم اولین صفت اخطصادی او که در فکر و ما بسیار مؤثر اسر همانا پی بردن بعمق و عظمت و بزرگواری اوست که یک سلسله متوالی از نسل و نژاد و همچنین مناسق بیشمار از حوزه عملیات خود را تحت تاثیر و نفوذ خویش قرار داد.

از روزیکه اقبال پا بعرصه و میدان چیز نویسی گذارد تا پنگا میکه رخت از گیتی بر بست در هر زمان (ظرف نیم قرن) سبک کلام و روش نوشتن و فن تئوری و افکار او چه در زمینه ادب و مذهب و عقیده و سیاست و سائر امور مشابه بآن. تاثیر و بسزائی داش در فکر و روحیه کلیه طبقات مختلف در هر شئون و درجه از مردم گفتار و کردار او که سر منشاء آن زروح قوی فکر او بود. آثاری عیان و مستمعر که شاهدهی صادق بر روشنفکری او و روح مقتدر اوس. -- باقی گذارد

گفته با آئینه روحند ان

جلوه گر گردد دران افکار چون

جلوه گر گردد در او امیال شخص

جلوه در وی میکند آمال شخص

پر کرا فکر قوی دارا هدی

جلوه اش زیبا تر و اعلا هدی

آنا گشتن بروح مقتدر

هست آثارش عیان و مستمر

هر گروهی کاندیدین دهر شگفت

کرده نیکو کاربائی بس شگفت

هست پر کردار و بر گفتار او

شاپدی صادق درخشان روح او

(منصوری)

آیا چه اسرار و رموزی علامه اقبال در عهد معاصرین و همزمانان خود بکار برد تا توانست در دروان زندگی خود معاصرین زمان خود را تحت تاثیر ابن رومز و اسرا قرار بدهد و همچنین نوشتجات او پس از مرگش پا یدار و بجای بماند که بتواند همه را شے فته گفتار و اشعار خود بسازد؟

آیا این اسرار و رومز در مهارت و استادی او در صنعت شعر و افکاری شاعری و همچنین از حس تشخیص او در باخبر بودن و آگاهی داشتن از اجتماعی و اجتماعی بودن و گروه دستی او نبود که در نهادش نهفته بود؟

آیا فروز ریختگی و از هم پاشیدگی فئوا ریلیسیم بومی در قرن نو زده و پیدایش رژیم و سیستم مستعمراتی که دولت بیگانه ای این رژیم و سیستم را

با خود بعنوان تحفه و هدایا حمل و تحمیل بر مردم شبه قاره کرد. رموز و اسراری نبود که او را آگاه ساخت از بیدار بودن و پیدار شدن اجتماع و درک کردن ماهیت سیاست که ابن رومز بنو به خود افکار تازه ابرا درسبک ادبیات و اشعار او پروراند و تولید کرد و همچنین نصاب و میزان قضاوت و داوری را در جنبه اشعار و ادبیات خود تشکیل داد؟

قدرت قلم مخصوصا نیروزی سرودن شعر او متدرجها نقش موثر و جدید تری را بخود گرفت که این نقش مانند سلاح از طرف... نهضت و جنبش ملی و همچنین مانند شعار و تظاهرات و افکار زندگی ساده اجتماع بود

رنج کشیدن در راه وظیفه خودی یعنی اشعار جوان و تازه و بزبان خود را به درجه اعتلاء و بر میزان بحر و وزن شعری رساندن وظیفه آسانی نبود که بتوان از طریق تغییرات کوچک که از تجارب فکری خود آموخته یا از شیوه و فنونی که در رسم شعر گفتن رعایت میشوید استفاده نمود این وظیفه و کوشش مستلزم توسعه کلی در ساختن و سرودن اشعاری است که جنبی و وجه و ذوق شعری جهانیانرا! در برداشته باشد و همچنین یک تطبیح و ابتکار جدید است که کاملاً افکار و احساسات را در خود ایجاد نماید لذا فقط اقبال بود که توانست عظمت و عمق صنعت شعری خود را با بزرگی و اهمیت وظیفه خودش بمسابقه یا پیکار در

اورد و برای انجام این وظیفه نه فقط بر حجم و توسعه جدید شعری در اشعار یکه بزبان ملی خود و همچنین بزبان فارسی (که بنظر داوران و موشگافگان علم و هنر بهترین اشعار که علامه اقبال سروده اشعار فارسی اوست که از جمله شاهکاری بای اشعار او میباشد) میسرود اضافه نمود بلکه در اشعار خود تغییر شل و دگر گونی را قائل و همچنین در مرحله و جریان کار و وظیفه شاعری خود محسنات علم بدیع کا ملا قابل قبول را در اشعار خود میپروراند:

شاعری زین مثنوی مقصود نیست

بت پرستی بت گری مقصود نیست

پندی ام از پارسی بیگانه ام

ماه نو باشم تهمی پیمانہ ام

حسن انداز بیان از من مجو

خوانسار و اصفهان از من مجو

گرچه پندی در عذوبت شکر است

طرز گفتار دری شے رین تر است

فکر من از جلوه اش مسحور گشت

خامه من شاخ نخل طور گشت

پارسی از رفعت اندیشه ام

در خورد با فطرت اندیشه ام

خرده بر مینا میگرای پوش مند

دل بذوق خرده مینا بینند

(اسرار خودی)

در مرحله نهائی از آنا لیزه موشگافی اقبال ثابت و مدلل نمود که هر گونه از محسنات علم بدیع که در مد نظر نویسنده بزرگ است مانند گفتار صدق و صفا و بدون آرایش و پیچان انگریز یا هر گونه سلسله از افکار و عقیده راست و درست که نویسنده را بر انگریز نباید اهمیت انرا موكول و مربوط بمحسنات علم بدیع دانست زیرا همین عواملند که نیروی بزرگ شاعری اقبال را مستعد و مجهز ساخته عظمت و نقوذش را معرفی و اشکار میسازند چنانکه اقبال در جواب بدیوان گوته شاعر آلمانی در بندگی نامه خود میگوید:

من باغوش صد تاہم ہنوز

در ضمیر بحر نایابم ہنوز

آشنای من زمن بیگانه رفت

از خمستانم تمہی پیمانہ رفت

من شخوہ خسروی او را دہم

تخت کسری زیر پای او نہم

او حدیث دلبری خواہد ز من

رنگ و آب شاعری خواہد زمن

کہ نظر بے تابی جانم ندید

آشکارم دید و پنہانم ندید

تا میرسد باین اشعار:

برگ گل رنگین ز مضراون من است

مصرع من قطرہ خون من است

تا نینداری سخن دیوانگیست

در کمال ابن جنون فرزانیگیست

از پندر سرمایه دارم کرده اند

در دیار پندر خوارم کرده اند

لاله و گل از نوایم بی نصیب

طاہرم در گلستان خود غریب

بسکه گردون سفله و دون پروراست

وای بر مردی که صاحب جوهر است

(بندگی نامه)

موقعیکه اقبال شروع بنویسندگی کرد همان زمانی بود که او آرزو مند و اشتیاق تنهایی را در دوره جوانی خود داشت و ابن تنها دوره حساسی از آرمان و آرزو های او بود که دوره رنج و سختی و زود گذر او محسوب میشد ولی وقتی وارد اجتماعی شد ابن عادات بچه گانه را دور افگند زیرا او بزوردی وارد اجتماع و روبرو با حقیقت و اعتماد و اطمینان مردم هم کیش کشور خود و اجتماعیکه مرتبط

وابسته بنظام عالم حقیقت و هستی بالاخره با سرانجام طبیعت بود مواجه شد و تا پایان عمرش موضوع اجتماع که همواره در حال تغیر و باز جوئی و بی آرام و تحت مراقبت و عمل انجام نشده و مانند چهره های حقیقی و واقعی که بخواهند حقیقت و ماهیت خود را اشکار بسازند و دائم در تجدید هم آهنگ نموده و یک صدا شدن خود میکوشند. برای او یک مسئله غامض و پیچیده ای شده بود. همین خاصیت نیروی دینامیکی و قوه درک و احساسات و تجارب او بود که و را بین مفسرین و ترجمانان احوال و اقوال خود بمشابه و مانند شخصی سراسیمه و پریشان حال معرفی نمود. زیرا بیشتر از مفسرین مبهوط شده بودند که نتوانستند نقطه تعادل و نکته اعتلاء افکار شاعری اقبال را پیدا نمایند. زیرا این نکته مرکز و اصل انتقاد و همچنین دلیل کافی بود برای مفسرین که نتوانستند تفسیر و تاویل افکار شاعری اقبال را بنمایند:

دل من روشن ازسوز درون است

جهان بین چشم من ازاشک خون است

ز رمز زندگی بیگانه تر باد

کسی کو عشق را گوید جنون است

مرا ذوق سخن خون در جگر کرد

غبار راه را مشمت شرر کرد

به گفتار محبت لب کشودم

بیان این راز را پوشیده تر کرد

گریز آخر ز عقل ذفنون کرد

دل خود کام را از عشق خون کرد

ز (اقبال) فلک پیما چه پرسى

حكيم نکته دان ما جنون کرد

(پیام مشرق)

تجسس در تفسیر و تاویل در کلیه افکار و آثار شعری اقبال از نقطه نظر

تعیین نمودن هر گونه تعادل در اعتلای افکار شعری او در دوره زندگیش بطور

تغییر نا پذیرى افکار او را از مباحثه و کشمکش و مغایر بودن آن با افکار دوران

تاریخ و و از تجاریکه بدست آورده به مرحله ای وارد میسازد که مشکل است

از افکار را با افکار دورانهای دیگر از زندگی او وفق داد. معهذ این ضد و نقیض

های ظهاری به ترکیبات جامع و مکمل شعری او که داری مطالب و موضوعات
عالی و دائمی است بیشتر نیست:

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شده

حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد

فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور

خود گری خود شخنی خود نگری پیدا شد

خبری رفت ز گردون به شبستان ازل

حذر ای پرد گیان پرده دری پیدا شد

آرزو بیخبر از خویش باغوش حیات

چشم واکرد و جهان دگیر پیدا شد

زندگی گفت که در خاک طپیدم همه عمر

تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد

(افکار اقبال)

در فکر اقبال این موضوعات عالی و مطالب و در ذات و صلیت خود تعبیر بوجود انسام میشود. زیر انسان در بعضی از موارد وارد زندگی و زیستن با معاصرین و همزمانان خود میشود. به عبارت دیگر این انسان معاصر و همزمانان در نظراقبال عبارتند از مردم مسلمان هند. مردم دم افسرده و دل تنگ مهین خود. مردمیکه در انتظار آرزو امید آئینه بزرگ روز شماری میکنند. و بالاخره مرد میکه نخستین نمونه ای از مبارزه شدید و با دت تنها و بدون کمک غیر در مقابل دشمن با کمک و مساعدت نیرویذات خود بدون همچگونه مخالفت از داخل اردو سو سنگر گاه اجتماع صف آرائی نمودند.

پس ترانه با و اشعار اقبال یک رجز خوانی است از زبان نهضت های رائج کشیده و فخر و مبابات این نهضت با در مبارزه های بلا انقطاع که در خور عظمت و شایستگی میبا شد. این ترانه هاو رجزی های نشاط آمیز ووجود اور و بهم آهنگ آمیخته یا درد دل و نگرانی و ناشی از اختلافات. نا برابری ها. برتریها. تفاوت ها. ناعدیالیتها نزاع فرقه ها وغیره بود که در مقابل این قهرمان داستان عشق فرا گرفته و صف آرائی کرده بودند.

اقبال در همین افکار و اید های وسیع خود با دلی پر از شفقت و مهربانی که این ناروائیها و نا عدانیتها او را خشمگین کرده بود رجز میخواند اشعار و ترانه

میسرود مبنی بر خطاها و اشتباهات و بر رنج و المیکه برهم میسنانش که آرزو و اشتیاق آزادی را داشتند احاطه کرده و همچنین اشعاری با شوق و حرارت زیاده و بانیت پاک و عقیده و ایمان راسخ بخدا میسرود. اشعارش بشارت و پیش بینی برای پایان دادن بهر گونه اضطراب و اندیشه و نگرا نیهائیکه بر جهان انسانیت رو آور بود و همچنین اشعار در نقص و شکستن فرمان و منشور بندگی و غلامی نوید میداد:

من درین خاک کهن گوهر جان می بینم

چشم هر زره چو انجم نگران می بینم

دانه ئیرا که باغوش زمین است هنوز

شاخ درشاخ و برومند و جوان می بینم

کوه را مثل پرکاه سبک می یابم

پرکاهی صفت کوه گران می بینم

انالقبی که نگنجد به ضمیر افلک

بینم و هیچ ندانم که چسان می بینم

خرم آنکس که درین گرد سواری بیند

جوهر نغمه ز لرزیدن تاری بیند

(نقش فرنگ)